

رسیدند بزایوه مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه درشکه ایشانرا نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف کردند دراین اثناء آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب‌فصول که از علماء اصفهان بود رسید ایشانرا هم نگاهداشته درشکه‌چی آقا سید احمد خواست درشکه را حرکت دهد که دراین اثناء کالسکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید سر بازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود که درشکه آقا سید احمد بحرکت آمده تا سر بازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی کرده بود دراین بین آقا شیخ مرتضی مدیرالذکرین سواره رسید سر بازها دست بچوب و چناق کرده اورا مشلق و مضروب نموده دم دروازه هنگامه برپاشده نزدیک بود که سرایت بیازار کند و بازار بسته شود که از طرف عین‌الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند هر کس میخواهد برود مختار است چون منع برداشته شد بر تجرى عوام افزوده عده از عوام الناس بخیال افتادند که بریزند در سر مقبره آقا پدر امام جمعه و بی احترامی و جسارتی بآنجا کنند و درودیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را از پدر وجد بگیرند لکن عقلاء و دانشمندان بآنها رسانیدند که این حرکت عقلانی نیست و آنها را مانع شدند .

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام باینگونه اعمال مضایقه ندارند چنانچه در واقعه کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث کردند و در همین ایام در مسجد شاه عرشه منبر امام جمعه را نیز ملوث کردند بطوریکه واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبره سید محترمی را خراب میکردند چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند و بامر امیر بهادر بدن سید واستخوانهای او را از قبر در آورند بعقیده بعضی سوخته و بعقیده گروهی در مزبله ریخته (در ترجمه تاریخ پروسور براون که مترجم آن فاضل معاصر آقامیرزا احمدخان مترجم گمرک بنادر است چنین نوشته است نعش سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن کردند ولی پس از آنکه مجلس را بحکم شاه خراب کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده و بدن حاج سید حسین را بمزبله ریختند) .

اول مدرسه که طلاب آن مهاجرت نموده و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع ننموده و در این هوای سرد و برف زحمت و مشقت را بر خود همواره نموده مدرسه صدر بود که بقدرسی نفر از طلاب آن رفتند بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعد از آن طلاب مدرسه دارالشفاء که در قرب مدرسه صدر و نزدیک بخانه امام جمعه بود مهاجرت نمودند .

با آنکه ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود طلاب از معاونت آقایان مضایقه نکردند سایر مدارس و طلاب که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت و بستگی به امام جمعه اینگونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خود گذشته آنها را تعطیل کرده از اهل منبر هم عده زیادی به آقایان ملحق شده لکن از طایفه تجار و سودی رفتند و اکثر در خانهای خود چپیده و یا بگوشه خزیده بجملاً در اندک زمانی متجاوز از دوهزار نفر جمعیت از علماء و سادات و طلاب و اهل منبر در زایوه مقدسه جمع شدند روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه میکردند .

مخارج این حوزه را دونفروکیل خرج بودند یکی حاج محمد تقی بنکدارویکی دیگر برادرش حاج حسن که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایانرا بدهند ازهرجا که پول میرسید جمع براین دونفر برادر میشد .

(پروفسور براون در تاریخ خود مینویسد در مدت تحصن مردم در شاه عبدالعظیم (ع) میرزا علی اصغر خان صدراعظم قدیم سی هزار تومان بآنها داد) لکن آنچه نگارنده دیده و دانسته است این است که مخارج نهاروشام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان و سیگار و چاق و جای با تجار بود که نزد این دو برادر مزبور جمع میشد و آنها هم خرج میکردند و آنچه از خارج میرسید اگر جزوی بود باز جمع بر دووکیل خرج میشد و هر گاه کلی بود بین آقایان تقسیم میشد چنانچه پول سالارالدوله را که بتوسط حاج ملك المتكلمین تقسیم شد چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام السلطنه و رکن الدوله و امین السلطان و غیرهم بین آنها تقسیم شد بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز يك شصت تومانی که از طرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود .

باری کار مهاجرین روز بروز در ترقی بود و بر عده آنها افزوده میگردد در ایام پنجشنبه و جمعه يك خروار برنج صرف آنها میشد يك روز جمعه بنده نگارنده و مجد الاسلام بعزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم مجد الاسلام رو کرد به آقای بهبهانی و گفت ما تصور میکردیم که شما زمستانی را در اینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد بر راحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم میشود که از همین امروز به آجیل رسیدید چون آقای طباطبائی مسبوق شده بود که مجد الاسلام بعض اخبار را به اجزاء عین الدوله رسانیده است لهذا آهسته بآهسته مجد الاسلام فرمود برای اطلاع برفیقت خوب دقت کن و بین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است قوه ماندن تا یکسال را مهیا کرده ایم مجد الاسلام عرض کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت میدهم که باعث قوت شما و ضعف طرف است لکن دیگران اخباری را اطلاع میدهند که باعث توهین شما خواهد بود بهر جهت آقایان از مجد الاسلام ضنین شده و بنگارنده سفارش کردند که سید جمال الدین را یا روانه بزایوه دارم و یا مکانش را از مجد الاسلام پنهان کنم لکن نگارنده بمجد الاسلام اطمینان داشت و میدانستم اخباری را که راپورت میدهد فقط بدییر حضور خواهد بود او هم مجد الاسلام را شناخته است .

بعد از هجرت صغری امام جمعه دیدن کرد از حاج شیخ فضل الله و باهم تجدید اتحاد نمودند مدرسه خان مروی که از مدارس معتبر طهران است و متولی شرعی آن جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی است این ایام بتصرف امام جمعه درآمد يك روز امام جمعه و حاج شیخ فضل الله طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی و شربت صرف نمودند خطبه و خطابه قرائت نمودند آقا سید صالح کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه را که مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت نمود نقیب السادات هم نصیحتی مفصل کرد و کار امام جمعه بر حسب ظاهر بالا گرفت .

دختر شاه را که زن موقر السلطنه بود و بجبر و قهر و حکم ولیعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس

تاریخ بیداری

نظمیه و بیمه و طلاق او را در محضر حاج شیخ فضل الله گرفته بود و چهل هزار تومان بموقر السلطنه دادند در مقابل این زن و تا کنون بدون شرم مانده بود واحدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بمقد خود در آورد و امام جمعه دامادش را گردید مدرسه مروی را هم متصرف شد.

مسجد خازن الملك را که تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم با معظم له بود و اگذار به آخوند ملا محمد آملی نمود مقدسین که اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد بغیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام میباشد نماز خود را اعاده نمودند و عقیده شان درباره آخوند سلب شد و نمود هم از گوشه و کنار عوام را ملتفت کرده که این آخوند ریاست طلب و منافق میباشد کاریجائی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر ازدویست الی سیصد نفر مامومین او نبود بیکی و دونفر از بستگانش رسید لند مسجد را ترک نمود و نماز جماعت را موقوف کرد.

وضع مساجد تغییر کرد مردم دانستند که رؤسای اسلام و علماء حقه آنانی بودند که مهاجرت نمودند بزائمه مقدسه مسجد شاه که در اقتدای به امام جمعه مردم برای جانزاع و مشاجره مینمودند خالی ماند واعظی مانند سید جمال الدین از میان رفته در جای او سید صالح کرمانشاهی نشسته همان اندازه که سید جمال الدین محبوب القلوب و منظور خلق بود این سید صالح مبنرض و مطرود در نزد آنها بود مردم متنفر از منبر و موعظه او بودند حتی آنکه يك نفر از عوام رفته بود در عرشه منبر نجاست ریخته بود بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست و لباس او ملوث گردیده باری مامومین امام جمعه از اقتداء با امام متصرف شده و منحصر گردید بآدمهای شخصی و چند نفر آخوند قاری و بعض اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او هر چه بر اقتدار و جمعیت مهاجرین افزوده میشد از شئون امام جمعه و شیخ فضل الله کاسته میگردد در دربار دولت هم تقاق بین رجال و درباریان بعد کمال رسیده بود میرزا نصر الله خان مشیر السدواه و دو پسرش مشیر الملك و مؤتمن الملك و ناصر الملك (نایب السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیر اعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً با آقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت ملی. شاهزاده هین الدوله صدراعظم ایران روز بروز بر تکبر و تبختر او افزوده میگردد که اگر مظفر الدین شاه مانع نبود در یک روز همه علماء و سادات طهران را معدوم مینمود در این اثناء امری اتفاق افتاد که باعث قوت آقایان و ضعف شیخ فضل الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله و ملحق شدن او به آقایان بود آقامیرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود این آقازاده اگرچه جوان است ولی بافضل و زهد از اول تحصیل طریق آقازادگی را متروک و بطرز فقر و طلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محله سنگلج و اطراف خود داشت زیرا که از آقا زاده هائی بود که اذیت و آزارش باحدی نمیرسید و هیچوقت ملاحظه آقازادگی و شئون پدری را نینمود و یکقدم برخلاف شرع بر نمیداشت این موافقت با آقایان و مخالفت پدر حقانیت مهاجرین را ظاهر میساخت بهلاوه از نطق و قدح مخالفین ذره کوتاهی نکرد (بعضی از مردم کومه نظر بر آقامیرزا مهدی از آن وارد میساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی

عقلاء و دانشمندان میدانند که لذت حریت و نوعیت مقدم بر ملاحظه بدریست در مقام صیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه از خود باید گذشت (باری بفاصله بیست روز عموم ائمه مساجد و علما و سادات و طلاب و بعضی از تجار ملحق شدند با آقایان ایام جمعه در صحن و حرم و مسجد جا بر مردم تنگ بود.

عین الدوله دید روز بروز بر جمعیت آقایان افزوده میشود و شاید فتنه بزرگ شود مستمسک بیول شد آنچه را که اول نداد و اگر داده بود شاید بمقصود خویش نایل میشد یعنی امر را بتأخیر میانداخت حاضر بدادش شد بو عدو و عید و پیغام زید را بین عمرو را ملاقات کن از آنجمله پیغام به آقای طباطبائی داد که بیست هزار تومان بشما میدهم بیائید شهر مشرئمر نشد (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم که عین الدوله بیست هزار تومان بمن میداد که از آقا سید عبدالله کناره کنم). از این تشبث هم مأیوس شده در خیال تبعید و نفی رؤساء بر آمده سالار اسعد را با چند نفر سوار و یکدسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی الظاهر مأمور بودند بحفظ و حراست آقایان یکر روز که هوا در شدت سردی بود امیر بهادر جنگ با دویست نفر سوار و چند کالسکه و گاری وارد بزائوه مقدسه گردید و در صحن مقدس ورود نمود آقایان و رؤساء را جمع نموده که اعلی حضرت شاهنشاه فرموده است من شمارا حرکت داده و با خود بیرم حضور شاه که خود شاه شفاهاً باشماها گفتگو فرماید و مقاصدتانرا بر آورد و منهم در انجام مقاصد شما سعی و جاهد میباشم اخلاص و ارادت مرا بسلسله جلیله علماء و ذریه رسول و بنی فاطمه خاص و عام میدانند آقایان چون وضع را قسمی دیگر دیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن بشهر امتناع فرمودند امیر بهادر گفت من مأمورم شمارا از این محل حرکت دهم اگر چه بخراب کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما میدانید من اطاعت شاه را واجب میدانم جناب آقا سید جمال الدین افعی که از علماء بزرگ بود بنای تغیر و تشدد را گذارد و گفت برای خاطر یک خری که دختر خری میگیرد ما باید کشته و تلف و در بدر بیابانها گردیم مقصود آقا سید جمال این بود که بگوید (برای خاطر یک خری که زن یک خری را میخواهد یعنی امام جمعه که زن موقر السلطنه را میخواهد) سهواً و اشتهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود و البته این طور عبارت بشاه بر میخورد امیر بهادر که دید لفظ خرا را اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را تطع کرد و گفت سید بی احترامی بشاه میکنی و بد از شاه میگوئی آه من زنده باشم و این سید این طور با آقای من و صاحب من و ولی النعمی من بد بگوید الان یا خود را میکشم و یا این سید را این قدر داد و فریاد کرد که حالت غشوه او را دست داد و بزمین افتاد غلامهای کشیکخانه که این حالت امیر بهادر را دیدند دست بتفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پیریشانی حال علماء و ذریه فاطمه درهم رفته یکدفعه بجالت غشوه بزمین افتاد آقایان متوحش شده هر دورا بهوش آورده پس از مذاکرات بسیار بنایشان بر حرکت شوهازم بر آمدن بشهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر در کالسکه سوار شوید شمارا بشهر نخواهند برد بلکه هر کدامی را بطرفی خواهند برد اول کسبکه مانع از حرکت آقایان

شد آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر را گرفت و گفت من تا زنده باشم نمیگذارم پدرم را بیرید رو کرد بآن بزرگوار و گفت پدرجان کجا میروید ما را میخواهند یتیم کنند ای وای پدرم را یاری کنید سادات طباطبائی اطراف آقارا گرفته طلاب هم که هر کدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند طایفه نفریها و خدام حضرت و اهالی شاهزاده عبدالعظیم سینههای خود را سیر کرده و گفتند تا ما زنده باشیم نمیگذاریم آقایان را بیرید صدای گریه و ضجه سادات بلند شد زنها ریختند بسرو سینه میزدند مباحو و صداهای بازار رسید بازارها بسته شد زن و مرد اطراف صحن را گرفته فریاد و اسلامه و وادینه و اشریعتاه از مردم به آسمان میرفت هنگامه برپا شد که تا آنوقت احدی یاد نداشت آقای طباطبائی فرمود من حاضرم آقای بهبهانی را راضی کنید امیربهادر رفت که آقای بهبهانی را بیاورد مردم ریختند و آقای طباطبائی را چنانند توی حرم آقای بهبهانی هم رفت بتوی حرم و من دَخَلَهُ كَانْ آمیناً امیربهادر دید که حرکت آقایان مشکل شد بخیال آنکه شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکر خود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد این اخبار بتوسط تلفون بشهر رسید در شهر هم مباحو و گفتگو در بین مردم افتاد نزدیک بود در شهر بلوای بزرگی حادث شود که از طرف شاه تلفون شد بامیربهادر که متعرض آقایان نشود و مراجعت نماید نگارنده در شهر بود از استماع این خبر رفتم در خانه جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا میکند و نصرت آقایانرا از خدا درخواست مینماید.

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعضی ادعیه خصوص نسخه صحیح لوح جنة الاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یا بعضی بزرگان معروف و مشهور است. در این واقعه که اورا دل شکسته و گریان و بحال دعای دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدینشاه و صدارت عینالدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد.

یکی از موثقین گوید یک شب وارد شدم بر سالار اسعد و اورا دیدم که مشغول قمار بود باو گفتم تو اهل قمار نبودی چه شده است که در این مکان قدس خود را مشغول باین خلاف شرع و عمل شنیع نمودی بطریق مزاح یا از روی واقعیت جواب داد که آنچه این سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره من نیز در این مأموریت خویش بجا آوردم این یک معصیت مانده بود اورا نیز بجا آوردم که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم.

و نیز گویند کاغذی نوشت به امیربهادر جنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمیشوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا میخواهم استدعا میکنم که کسی دیگر را مأمور باین حفظ و حراست فرمائید که از عهدۀ من خارج است.

عینالدوله دید امر مهاجرین رو بترقی است و عمایق رسته امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعه رفتن امیربهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان که بکنفرامین از طرف خودتان بفرستید که شفاهاً با

شاه مذاکره نماید و مقاصد تانرا اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود آقایان هر کس را معین کردند عین الدوله عذر میآورد تا اینکه جناب آقا سید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند مقاصدشان را نیز فهرست نموده با جناب آقا فرستادند. در این مقام عرض میکنم یا طبیعت موافقت نمود و میل و اراده عین الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یا آنکه تبانی و مواطاة در بین عین الدوله و بعضی بود چه عین الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد و کیل آقایان باشد و بهمین جهت حکمیت آقا را آقایان رد نموده و قبول نکردند لکن نگارنده بر حسب وظیفه خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن بآنچه که آقا شیخ مرتضی مدیرالذکرین نوشته است والان نوشته او حاضر است و بر طبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که يك کلمه از آن خلاف واقع نیست و نگارنده آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف در آن درج مینمائیم و از خواننده تاریخ معذرت میخواهم چه اینگونه نوشتجات را نگارنده بقیعت گزاف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش بذحمات کثیره مبادرت مینماید و هذا صورت .

بسم الله الرحمن الرحيم

بدبخت و بدعاقبت ترین خلق از بازار مراجعت میکرد و بخانه میرفت در کوچه قهوهچی باشی که معروف بیاچنار است آقای آقا سید احمد و دو نفر آقا زاده و جمعی فراراً بحضرت عبدالعظیم مشرف میشدند رسیدند بمن (مدیر روضه خوان) فرمودند بیارویم بحضرت عبدالعظیم عرض کردم شما قدری آهسته تر تشریف بپسید تا بنده بروم مالم را سوار شوم و بیایم بتعجیل رفتم سوار بر اسب شده نزدیک کاروانسرای امیر به آقا رسیدم در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوهخانه پیاده شدند آقا فرمود گفته ام کالسکه بیاورند قدری صبر کنید مشغول چای خوردن بودند که جماعتی از سربازها همه چوب بدست پستک پوشیده آمدند دست آقا را بوسیدند و عرضه داشتند خیال دارید کجا بروید فرمودند بحضرت عبدالعظیم سربازها گفتند بیایید خدمت امام جمعه در شهر اگر آقا اجازه دادند آنوقت بروید والا مأموریم که نگذاریم شما بروید در این بین آقا سید علاءالدین داماد آقای آقا سید عبدالله (اعتماد الاسلام) با یکنفر دیگر درشکه سوار بودند آمدند دم قهوهخانه از این مطلب مطلع شدند مراجعت فرموده از دروازه دولاب بحضرت عبدالعظیم مشرف شدند چیزی نگذشت آقای آقا میرزا ابوالقاسم با درشکه رسیدند حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقا میرزا ابوالقاسم متغیر شده بسربازها فرمودند غلط کرده هر کس بشما همچو امری را کرده است بدرشکهچی فرمودند یسره کن تا درشکه حرکت کرد سربازها از عقب دویدند نزدیک کورهها درشکه را در میان گرفته در این بین کالسکه آقای آقا سید احمد رسید آقا سوار شدند و قرار کردند مدیر هم سوار بر اسب بود میخواست او هم قرار کند که یکدسته سربازها چوبهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند چوب زیادی بمدیر زدند ساعت نقره از بغلش افتاد بردند یکتای کفشش افتاد گم شد آخر اسب همت کرده مدیر را از چنگ دشمن نجات داده او را بحضرت عبدالعظیم رسانید لدی الورد واقع را حضور آقایان عرضه داشت آنها باو دلداری داده و اظهار مرحمت فرمودند آقا میرزا کاظم پسر آقای آقا سید احمد مبلغ شش هزار دینار بول بمدیر داد که کفش از برای خودش

خریداری نماید که یا برهنه نباشد و گفت انشاء الله تلافی ساعت را هم میکنم مدیر مشغول بخدمت گذاری شد .
آقا شیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت کرد به آقایان و طلاب خصوصاً باهل منبر افسوس که
زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد .

پس از تجدید مطلع و ابتداء بنام خدای تبارک و تعالی والتفات از غیبت بتکلم و بازالتفات از تکلم
بغیبت چنین مینویسد .

خدا را بشهادت گواه میگیرم که آنچه مینویسم صدق است زمانیکه آقایان در حضرت
عبدالعظیم مشرف بودند مدیر در کمال راستی و درستی و خدمتگذاری بطلاب و آقایان بود شب
یکشنبه چهار ساعت از شب گذشته آقای آقا سید احمد مدیر را خواست ایشان بودند و آقا زاده‌ها
و میرزا محمد محرر .

آقا بدمیر فرمود که میتوانی کاری بکنی که عین الدوله ما را از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد
شاید ماهم مثل دیگران دخلی کرده باشیم مدیر عرض کرد آقایان بنده محبوب القلوب عامه مردم هستم
میتروسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید دیگر آنکه مراد راهی میفرستی که چاه عقبی در این
راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند بنده در این چاه میافتم ناله غریبی بلند میکنم
شما تشریف میآورید که مرا نجات بدهید سوزنی بیای شفا فرو میرود بنده را در تمام این مهالك میگذارید
آقا فرمود از تو بیدم میدانم همچو گمانی درباره من ببری بهر حال همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردند
که وقت میگردد و مبلغ سه تومان آقا از میرزا محمد محرر گرفتند کرایه درشکه بدمیر دادند و او را بشهر
فرستادند هر کس از مدیر میرسید برای چه بشهر آمده جواب میداد که آمده‌ام از برای آقا یول قرض
کنم مدیر رفت منزل جناب صدرالممالک (متولی باشی حالیه اسنان رضوی) گفت آقا خیال دارند که
عین الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح کار آقایان آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالک که به
مدیر فرمود فلانکس اگر بجز اصلاح کار آقایان و نفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضر
نیستم بهمراهی مدیر قسم یاد کرد که جز اصلاح خیال دیگری ندارند صدرالممالک بدمیر
گفت حالا شما بروید يك ساعت بغروب مانده تشریف بیاورید بلکه این امر را بخوبی اصلاح کنم
مدیر هم در ساعت مذکور رفت صدرالممالک با مدیر رفتند منزل امیرعلاء الدین خان گروسی مدیر
نماز نخوانده بود دريك اطاق ایستاد بنماز خواندن بعد از نماز رفت پیش صدرالممالک دید قوام دفتر
هم آنجا هست ترسید بگوش صدرالممالک بطریق نجوی گفت که قوام دفتر با آقای آقامیرزا مصطفی
خیلی رفاقت دارد میتروسم که این وقعه را بجناب آقامیرزا مصطفی بگویند آنوقت از برای من اسباب
بدنامی فراهم بیاید جناب صدرالممالک از قوام دفتر خواهش نمود که این مسئله آمدن مدیر را بشهر
جائی اظهار ننماید قوام دفتر هم از ترس عین الدوله قول داد که این مسئله را جائی مذاکره نکند باری
شیخ مرتضی مدیر الذاکرین و صدرالممالک و امیرعلاء الدین خان هر سه در کالسکه امیرعلاء الدین خان
نشسته و رفتند بخانه عین الدوله صدرالممالک تفصیل را برای اعظام الممالک نقل کرد (اعظام الممالک

قراشباشی و پیشکار بلکه جملة الملك عين الدولة بود و شخصی بذاتی نبود در این او آخر ترقی فوق العاده بهم رسانید (اعظام الممالک خیلی از این مسئله خوشحال شد آمال پذیرائی را از مدیر کرد و گفت حالا عضد السلطان پسر شاه پهلوی شاهزاده تشریف دارند صبر کنید تا ایشان بروند آنوقت من تفصیل را بحضرت والاعراض میکنم در این بین عضد السلطان از اطلاق بیرون آمد با عین الدولة هر دو از باغ بیرون رفتند اعظام الممالک در بین راه تفصیل آمدن این سه نفر را از برای شاهزاده ذکر کرد عین الدولة گفت اگر من حالا بیگم خوب نیست حضرات امشب بروند فردا يك ساعت با آفتاب مانده بیایند حضرات مراجعت کردند فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت شاهزاده را ملاقات کردند صدر الممالک گفت آقای آقا سید احمد میل دارند که ایشانرا بطور احترام بخوانید که تشریف بیاورند بین شما و آقایانرا اصلاح بفرمایند الحق جناب صدر الممالک خیلی همراهی با ملت و دلسوزی از مردم کردند عین الدولة گفت من اطمینان بقول مدیر ندارم از کجا که این حرف را آقا گفته باشد مدیر گفت اگر حرف مرا کذب میدانید بهتر این است که جایی را معین بفرمائید که خارج از منزل خودتان باشد اعظام الممالک بیاید آنجا آقا زاده های آقا هم تشریف میاورند خودشان مقصود پدرشانرا به اعظام الممالک بگویند تا صدق و کذب من معلوم بشود عین الدولة این حرف را یسندید و این زحمت را بگردن صدر الممالک انداخت چون خانه ایشان دودر داشت بنا همچو شد که قبل از ظهر همانروز اعظام الممالک بیاید منزل صدر الممالک و آقا زاده ها هم بیایند تا یکدیگر را ملاقات نمایند مدیر از خانه عین الدولة بیرون آمده به آقا زاده ها خبر داد که وقایع از این قرار است کمال خوشوقتی از برای ایشان حاصل شد آقا میرزا کاظم و آقا میرزا علینقی و میرزا محمد محراب مدیر از آن دریکه در کوچه قهوه جی باشی است رفتند منزل صدر الممالک اعظام الممالک هم از آن دریکه بتکیه منوچهر خان است آمد آقا زاده ها را ملاقات کرد بعد از مذاکرات بسیار معلوم شد که مدیر را خودشان فرستاده اند و از طرف آقا آمده است آقا زاده گان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکه مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند در این باب گفتگوی زیادی با اعظام الممالک کردند آخر بنا شد که کالسکه عین الدولة را باسم کالسکه شاه از برای آقا ببرند کریم خان اکرم نظام راهم معین کردند که او برود عقب آقا اعظام الممالک ده تومان در همان مجلس بمدیر داد که این پول را شما کرایه درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئید که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن باری آقا از حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند بقصر دوشان تپه (مقدمات انتخاب جناب آقا سید احمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد از این هم خواهد آمد) چون در کالسکه آقا جا نبود مدیر درشکه کرایه نشست شیخ رضای لسان الذاکرین که شاگرد آقا سید محمد گنجه بود او را هم با خودش برد بدوشان تپه وقتیکه مدیر رسید دید آقا با امیر بهادر جنگ خدمت شاه رفته اند عین الدولة تحسین زیادی از مدیر کرد و با او مهربانی و محبت کرد مدیر شروع کرد بمعرفی نمودن آقا زاده ها در حضور خودشان باین طور که آقای آقا میرزا کاظم جوهر قدس و تقوی جز طول دادن نماز و دعای بسطان اسلام و اتابک اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست اما آقا زاده کوحک که آقا میرزا علینقی باشد بسیار با جوهر کار کن کار بر وجودشان بمنزله

شمشیردودمه هندیست همان قسم برنگی دارند در این گفتگو بودند که آقا از پیش شاه مراجعت فرمود با عین الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند اگر میخواهید که آقایان از شما راضی بشوند و بشهر مراجعت کنند باید چند کار بکنید اول آنکه علاء الدوله را از حکومت طهران معزول فرمائید دوم آنکه ظفر السلطنه را هم معزول کنید از حکومت کرمان سوم آنکه صگر کاریچی را چوب بزنید و عزل کنید از راه قم چهارم آنکه یک عصای جواهر نشان بدهید بمن که خودم از برای حاج میرزا محمد رضای کرمانی فرستم عین الدوله هیچیک را قبول نکرد بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود بحضرت عبدالعظیم شب بعد مدیر درب حرم ایستاده بود که فرارش یک پاکت داد بدست مدیر بمهر اعظام الممالک سرپاکت را باز کرد اعظام الممالک نوشته بود حسب الامر حضرت والا وجود شما در دوشان تپه لازم است مدیر آمد خدمت آقا اجازه رفتن خواست آقا مرخص فرمود و گفت بروید آقا میرزا علینقی در حضور آقا مدیر گفت بھر قسم که میدانی از عین الدوله پولی از برای آقا بگیر مدیر جان بنادا بی پول برگردی حسب الامر آقا مدیر رفت بدوشان تپه پهلوی عین الدوله شاهزاده مدیر گفت چه خبر داری مدیر گفت قربان از آنجائیکه آفتاب طلوع میکند تا آنجائی که غروب میکند تمام دشمن شما هستند و همه بشما بد میگویند اگر نمیتوانید همه را بکشید لکن میتوانید همه را از خودتان راضی کنید عین الدوله گفت مدیر دیشب همچو بنامد که آقا از سایر آقایان جدا بشود چه شد مدیر گفت قربان توقع باین بزرگی اول تهیه آسودگی ایشانرا فرمائید بعد این تمنارا از ایشان فرمائید اول آنکه آقا مرافعه نمیکند که دخل کند دوم آنکه ملک موقوفه هم در دست ایشان نیست که با آن ملک گذران کنند بعلاوه آنکه آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده اند آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده اند عین الدوله گفت جبران تمام این خرابیها را میکنم هزار تومان نقد بخود آقا میدهم پانصد تومان نقد هم به آقا میرزا علینقی میدهم صد تومان هم بخودت و ماهی صد تومان به آقا میدهم ماهی پنجاه تومان با آقا میرزا کاظم ماهی پنجاه تومان با آقا میرزا علی نقی ماهی بیست و پنج تومان هم بتو خواهم داد .

خواست این پولها را بدهد که مدیر از برای آقا ببرد مدیر قبول نکرد گفت فردا آقا میرزا علینقی شرفیاب میشود بون را بایشان تحویل بدهید که بدست خودشان رسیده باشد اوهم قبول کرد فردا بعد از ظهر آقا میرزا علینقی با مدیر رفتند منزل عین الدوله هزار و پانصد تومان اسکناس تحویل آقا زاده دادند صد تومان هم بمدیرو عده های سابق هم مکرر شد آقا زاده بعین الدوله گفت خوب است بمدير فرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول بدعا گوهر حمت فرموده اند اوهم بمدير سیرد که اظهار نکند آقا میرزا علینقی بعین الدوله گفت قربان آقایان را بنده و آقا راضی کرده ایم که بشهر مراجعت فرمایند اما چهار نفر نمیگذارند اول آقا میرزا مصطفی دوم آقا میرزا ابوالقاسم سوم آقا میرزا محسن چهارم اعتماد الاسلام داماد آقا سید عبدالله خوب است شما این چهار نفر را با خودتان همراه کنید بنده هم که دست ارادت داده ام آنوقت بخوبی مقاصد خودتانرا انجام خواهید داد (اگر بخواهم تماشا شات آقا زاده وطنخواه ملت پرست را بنویسم متنوی هفتاد من کاغذ شود) آقا زاده با کمال خوشحالی

از خانة عین الدوله بیرون آمده بمدیر فرمود خدمت آقا عرض کن که عین الدوله هزار تومان پول داده هشتصد تومان از برای شما صد تومان از برای آقا میرزا علیبنقی صد تومان هم برای آقا میرزا کاظم اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئله یا نصد تومان مطلع میشود مدیر هم قبول کرد آقا میرزا علیبنقی چهل و چهار تومان از آن یا نصد تومان بمدیر داد بقیة پول را خدمت آقا بردند آقا هم پنجاه تومان بمدیر دادند میرزا محمد محرر آقا از این مسئله دلتنگ شده که چه جهت دارد که در این قضیه باید مدیر محرم باشد و دخل برد و من بیکاره باشم با مدیر بنای بنخل و عداوت را گذارد و بیجمعی از دوستان خودش گفت که من باید مدیر را بدنام کنم نمیدانم چه شد که مردمان باهوش از این واقعه مطلع شدند آقا پول را دادند بمدیر که این پول را پس بده بعین الدوله مدیر پول را برد عین الدوله پس نگرفت چند روزی پول نزد مدیر ماند تا آقا پول را قبول فرمود و از مدیر پس گرفتند دو سه روز از این واقعه گذشت یکشب اعظام الممالک و آقا میرزا علیبنقی رفتند منزل مدیر قول و قرار در خصوص جدا شدن آقا سید احمد از سایر آقایان نمودند آقا میرزا علیبنقی فرمود من خدمت آقا میرسم و آقا را راضی میکنم که بشهر مراجعت بفرمایند هر چه آقا فرمودند بشما خبر میدهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند بشهر گفتند بعین الدوله بگو که آقا فرمودند کالسکه بفرستید عقب من که بیایم لکن بچند شرط . اول آنکه پنج هزار تومان قرض مرا فوری بدهید دوم آنکه دو بست نفر سوار از دوشان تیه همراه من بکنید که مرا بشهر بیاورند و درب خانه را بروی من به بندند از برای آنکه مردم بگویند که آقا را مجبوراً بشهر آوردند .

مدیر وارد شهر شد بیباغ عین الدوله که جنب دروازه دوشان تیه است در حالتیکه امیر بهادر جنگ هم پهلوی عین الدوله بود تفصیل را گفت عین الدوله جواب داد که شب جمعه است من از دوشان تیه بشهر آمدهام از برای غسل جمعه چه طور برگردم بدوشان تیه باری سه از شب گذشته شاهزاده عین الدوله مراجعت بدوشان تیه کرد امر کرد کالسکه چهار اسبه بستند پیشخدمت خودش را که صدق السلطان لقب داشت او را همراه مدیر کرد که آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند آقایان مطلع از این قضیه شده بدگمان شدند که این اسباب چینی خود آقا است آقا باین ملاحظه خودشان تشریف بردند آقای آقا میرزا کاظم آقا زاده بزرگ را همراه صدق السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند بدوشان تیه که عذر امشب را بخواهند و از جانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف بیاورند آقا زاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند شام را هم در دوشان تیه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند بشهر منزل اعظام الممالک خوابیدند سحر هم در حمام اعظام الممالک وضو گرفته نماز خواندند و باد رشک گریه ای اول صبح مراجعت کردند بحضرت عبدالعظیم لکن همه روزه بتوسط کاغذ دستور العمل بمدیر میدادند که چه بکن و چه بگو که عین کاغذها بخط و مهر جناب آقا میرزا علیبنقی موجود است (که نگارنده بچشم خود بعض از آن کاغذها را دیده) .

میرزا محمد محرر بواسطه عداوت با مدیر تمام وقایع را در حضرت عبدالعظیم با اسم مدیر بیچاره شهرت داد و او را بد نام کرد که مدیر هم از ترس آبرو و جانش آمد بشهر در منزل کربلائی جواد سمسار پسر حاج آخوند سمسار متحصن گردید و پناه باو برد بواسطه آنکه جواد محل و توق حجة الاسلام

آقای آقامیرزا سید محمد بود بعد از فکرهای زیاد آخر عریضه بحضور آقای آقا سید احمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشان را که با او امر فرموده بودند و او را بچه قسم فرستاده بودند نوشت در پاکت گذارد سر پاکت را نچسباندند بچواد سمسار گفت این کاغذ را ببر حضرت عبدالعظیم بده با آقای آقا میرزا سید محمد بخوانند و از مظلومی و بیگناهی من مطلع بشوند بعد سر پاکت را بچسبان ببر خدمت آقای آقا سید احمد شاید این خیر را که آقا بدست خودشان بالا برده اند دوسرته پائین بیاورند. ندانم چه شد بعضی همچو نقل کردند که جوادیك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سید احمد گرفت و کاغذ را به آقای آقامیرزا سید محمد نشان نداد و بدبخت مدیر را نگذارد که از اتهام بیرون بیاید شب همانروز آقامیرزا علینقی بشهر آمدند مدیر را بخانه خود بردم او را دلداری داد که مائلاقی این بدنامی را خواهیم کرد بشرط آنکه شما جایی این مطلب را اظهار نکنید که اسباب بدنامی ما میشود فردا صبح دوسرته مدیر را بردند حضرت عبدالعظیم چیزی نگذشت که تمام آقایان بشهر مراجعت فرمودند باز بتوسط مدیر همان ماهانه را که عین الدوله برقرار کرده بود از برای آقا فرستادند صد تومان خود آقا پنجاه تومان آقامیرزا کاظم پنجاه تومان آقامیرزا علینقی بیست و پنج تومان خود مدیر بعد از چندی آقازاده آقامیرزا علینقی با مدیر بی مرحمت شده او را از پناه خود دور ساخته بعین الدوله هم گفت که ما او را از اداره خود خارج ساختم از امروز بعد امین مامیرزا محمد محرراست و شیخ رضای لسان الذاکرین. باین جهت بیست و پنج تومان مدیر را در حق شیخ رضای لسان الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد و هم از حلوائی بصره محروم شد.

از قرار معلوم مدیر بی تقصیر بوده و در این قضیه مظلوم واقع شده است بجهت اینکه خدمتهای نمایان به آقایان کرده بود در هر حال آنچه بنده میدانم از ماه ذی القعدة ۱۳۲۳ تا ماه رجب المرجب ۱۳۲۴ ماهی دویست و پنجاه تومان بتوسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام الممالک که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه ماهه با اداره آقا میرسید و جهت تأخیر افتادن امر مشروطیت بواسطه وجود محترم آقازاده بود زیرا که آنچه در خلوت در خصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت میداشتند آقا میرزا علینقی بتوسط میرزا محمد محرر و شیخ رضای لسان الذاکرین بعین الدوله میرساندند. صورت کاغذیکه جناب آقا میرزا علینقی برای مدیر نوشته اند: (عنوان سر پاکت) خدمت جناب مستطاب زبدة الواعظین دوست محترم مکرم آقای مدیر مشرف باد.

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیزمهربان - از قرار مذکور دیشب را مشیرالسلطنه و حاج ملک آمدند ولی هنوز حرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آنکه بما اظهار نمایند که مقصود چیست بما اطلاع بدهید دیگر آنکه جناب اعتمادالتولیه خیال دارند امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سر کار البته زود رفته خدمت جناب اجل آقای اعظام الممالک رسیده بایشان بگوئید مبادا مطالب محرمانه ما را به اعتمادالتولیه بگویند و حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه اینست که مطالب محرمانه ما را بفهمد یا خیر باشد که اگر بروز کند تمام ما مفتضح هستیم دیگر نختارید. دیگر آنکه منجم اینجا تا به بینم که مشیرالسلطنه و حاج ملک چه صحبت میکنند و خودم عصری خدمت شما میرسم جایی نروید

عصری که من شمارا به بینم ولی الان بروید منزل جناب اعظام الممالک و مطالب مرقومه را بایشان حالی کنید و مسئله که بنا بود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد اهلانات را البته ملاحظه فرمودید که چه نوشته‌اند باخبر باشید زیاده عرضی نیست (علینقی الحسینی الطباطبائی) حضرت حجة الاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقامیرزا محمد محرر از شما چیزی پرسد در باب پول یا غیره که خیال شما چیست ابدأ حرفی نزنید و ابراز نکنید که قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است که یکدستی بزند با خبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام الممالک سلام برسانید و بگوئید ما در خدمت خود مشغولیم و شما هم در باب مسئله وزیر دربار اقدام کنید ملتفت باشید اگر خواستید بمیرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتایک پول دادند و آقا پس دادند. (تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین) العهدة علی الراوی .

رشته تاریخ ما آنجا بود که آقایان جناب آقا سید احمد را منتخب نمودند و مقاصد خودشان را فهرست نموده فرستادند حضور شاه که از آن جمله عزل عین الدوله بود از صدارت ایران جناب آقا سید احمد وارد بر عین الدوله شده فهرست آقایان را دادند بعین الدوله که گذارد در بغل خود و بتوسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کرد که آقایان بعضی مستدعیات دارند که بر آوردن آنها ضروری بدولت ندارد شاه فرمود بسیار خوب یک مجلس با هم بنشینید و مقاصد آنان را بر آورده نتیجه را بعرض ما برسانید امیر بهادر که همراه آقا سید احمد رفته بود حضور آمد نزد عین الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین الدوله متقبل شد انجام مستدعیات آقایانرا .

باری نتیجه این حکمت و توسط آقا سید احمد بین دولت و آقایان راجع وعاید دو کس گردید اول عین الدوله که عزل او که منظور و اهم مقاصد آقایان بود از بین رفت و خود عین الدوله متقبل گردید که مستدعیات آقایانرا بر آورده نماید. و با آنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین الدوله خواهش نمود از معزی‌آلیه که خوب است شما از همین جا (دوشان تپه) بروید بشهر و تلفون کنید که آقایان بروند شهر و در شهر یک مجلس می‌نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره مینمائیم جناب آقا سید احمد جواب گفت رفتن من بشهر موجب سوءظن آقایان خواهد گردید و نخواهند آمد پس بهتر این است که بروم بحضرت عبدالعظیم و آنانرا راضی نموده عودت دهم اتایک قول و همراهی و معاونت از آقا گرفته پس از اطمینان آقا را روانه نمود جناب آقا که وارد بر آقایان شد مذاکره و گفتگورا طوری نمود که آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدید عهد نموده و هم قول شدند که تا عین الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

در این ایام جاسوسان عین الدوله متوالیا اخبار را باو می‌رسانند امام جمعه برای آقایان پیغام داد که اشخاصی که محرم اسرار شما میباشند و شبها لحاف روی شما میاندازند برای من اخبار را میاورند پس مطمئن باین دوستان خود نباشید و بیایید بشهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شما را بر آورند آقایان درباره مدیرالذاکرین شیخ مرتضی روضه خوان ظنین شده او را از خود دور کرده و

درباره دیگرانهم وضع را تغییر داده و هر کس را بمجالس سرّی خود راه نمیدادند ، ارباب حل و عقد آقایان یعنی آنهاییکه مقاصد را پیشنهاد آقایان میکردند چند نفری معدود بودند که از آنجمله جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی و جناب آقا میرزا محسن و جناب آقا میرزا مصطفی و جناب اعتمادالاسلام بودند جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی هم در شهر بتحریرك ملك المتكلمين چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که با سفیر عثمانی کرد بتوسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که او هم از علماء و سادات محترم اصقهان بود و در طهران متوقف برای آقایان بیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیر عثمانی رسول واقع شد تا آنکه بتوسط این چهار نفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند و آن از قرار تفصیل ذیل است :

صورت مستدعیات اولیة مهاجرین

اول - نبودن عسکر کاربچی در راه قم - چه امتیاز راه با این شخص بود موقتاً که گاری و دلیجان و درشکه متعددی در این راه راه انداخته بود و با مردم نهایت بد سلوکی را مینمود آقایان علماء قم از کارهای او بصددا در آمده بودند لکن کسی بعراض آنها گوش نمیداد از این جهت آقایان قم متمسک بعلماء طهران گردیده و با آقایان طهران معاهده کرده بودند که هر اشاره که از طرف آقایان بشود آنان اجراء دارند و عمل نمایند باین جهت آقایان طهران هم عزل عسکرا جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قبیلین -

دوم - مراحت و معاودت دادن حاج میرزا محمد رضای کرمانی را که در جلال آباد رفسنجان منفی و معتد بود محترماً و مجتلاً بکرمان چه از زمانیکه واقعه کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مابع بود که عودت بکرمان نماید لذا معاودت دادن او را بکرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرار داده بودند .

سوم - بر گرداندن مدرسه خان مروی را بجناب حاج شیخ مرتضی چه که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و از اتفاق واقعه مسجد شاه عین الدواه دستخط صادر کرد که تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را بصرف امام جمعه داد باین جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود بتولی شرعی آن .

چهارم - بنای عدالتخانه ای در ایران که در هر بلدی از بلاد ایران بك عدالتخانه برپا شود که بعراض و نظالمات رعیت رسد گمی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کنند .

پنجم - احراء قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی .

ششم - عزل مسیونوز از ریاست گمرک و مالیه دولت .

هفتم - عزل علا الدوله از حکومت طهران .

هشتم - موقوف نمودن نومانیه دهشاهی کسری مواحب و سمنربات مردم را که یکسال است

فرار گذارده بودند که صاحبان مواحب نومانیه دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه .

جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی دومی مسئله را مدعی بود اول آنکه آقایان عازم بودند که تومانی دهشاهی را مخصوص بطبقه علماء و طلاب و سادات قرار بدهند من پیشنهاد کردم و گفتم که این خواهش را تعمیم دهند. دوم آنکه بنای عدالتخانه در عداد مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط در صلح میکنم والا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد من اقدام نخواهم نمود لذا من ملحق نمودم بنوشته آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که در شرح حالات و زندگانی خویش نوشته اند).



حاج میرزا یحیی دولت آبادی

مؤید فرمایس ایشان آنکه در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی بموی خود جناب آقا سید اسدالله مکنوی نویسنده و مؤرّد و عده تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آنوقت این لفظ رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود لکن نگارنده قبل از این واقعه کرا را خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار میفرمودند حتی آنکه در آن شبی که

آقایان از مسجد شاه رانده شده و در خانه آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود که تکلیف چیست جنابش فرمود مقصودی که داشتیم جلو میاندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر باین قسم میشود که در عریضه که آقایان بتوسط سفیر عثمانی بشاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده و آنها را متذکر نمود که بنویسند بهر جهت زحمات جنابان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد برادرش در این موقع بی نهایت مفید افتاد چه پس از تنقید عریضه آقایان سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفا حضور اعلی حضرت مظفر الدین شاه داشت جناب میرزا نصر الله خان مشیر الدوله وزیر امور خارجه پاکت سفیر را در حضور شاه باز نموده و قرائت نمود عین الدوله از این تدبیر آقایان منقلع گردید چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تغلیم و هجرت آنان از برای کیست اعلی حضرت فرمود جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را بر آورده و آنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهاً هم بعین الدوله فرمود البته آقایان را محترماً عودت دهید عین الدوله عرض کرد اطاعت میکنم لکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتی که همین دوسه روزه بعمل خواهد آمد .

در ایام تحصن آقایان حاج ملک التجار که در آن ایام اعتباری داشت بعزم حرکت دادن آقایان رفت بزایوه مقدسه دیگر معاموم نشد عین الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود بهر جهت رفتن ملک سودی نکرد چه هر وقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم باو نمیداد و اگر هم تکلمی میکرد لایسنس و لایغنی لذا خائبا و خاسراً مراجعت نمود .

عین الدوله حکومت موقتی زاویه مقدسه را واگذار نمود به برادر زاده خود امیر خان سردار (امیر اعظم) آقایان ملتفت شدند که امیر خان سردار برای حکومت زاویه مقدسه نیامده است بلکه ضمناً مقصود دیگری دارد لذا نه دیدن از او کردند و نه او را بمجلس خود دعوت نمودند. امیر خان سردار دید که اگر کار بهمین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنانکه شیوه او بود در آمد و پیغام داد برای آقایان که من برای این آمدم که شمارا عودت دهم بشهر و اگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده از آقایان دیدن کرد در مجلس اول مذاکره نشد ولی مرارده میان او و آقایان بود تا اینکه در یک شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان گفت مگر شما مایل نمیباشید کارتان اصلاح شود آقایان در جواب گفتند البته اصلاح کار را طالبیم امیر خان سردار گفت پس چند نفر از امناء خود را با من روانه نمایند نزد انابك و حضوراً باهم گفتگو و مباحثه نمایند آقایان قبول نموده چهار نفر از امناء خود را معین و روانه شهر داشته اسامی شریفه آنان از اینقرار است : جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزندان کبر و ارشد آقای طباطبائی .

جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی برادر جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که در استبداد صغیر شبانه بضر بگلوله شهیدش کردند) .

جناب آقامیرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی .

جناب اعتمادالاسلام آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی .

بالجمله این چهار نفر سه ساعت از شب چهارشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة سنه ۱۳۲۳ مطابق

یادهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند برصحن الدوله پس از مذاکرات بسیار قرار شد آقایان مزبور

را در منزل اتابك نگاه دارند و شب پنجشنبه

را در همان منزل اتابك توقف نمایند تا

اتابك مقاصدشانرا بشاه عرض کند .

از قرار مسوع درباریان بخیال

افتادند که این چهار نفر را بطرفی بفرستند

و هر کدام را بیک جایی اندازند که هم

دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگر کسی

در اطراف آقایان نماند بهر قصدی که بود

امناء آقایان در منزل اتابك بالطوع والرغبة

و یا بالاجبار والا کراه متوقف شدند این

خبر بزایوه مقدسه رسید آقایان مهاجرین

متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران

طرف عصر خبر منتشر شد که چهار نفر

از آقایانرا خیال تبعید دارند مردم و کسبه

بخیال افتاده بعضی را هم ترس و واهمه

گرفت چه هر کس يك بسته و یا خویش

و دوستی در زایوه داشت .

حسن اتفاق و یاسوه تدبیر درباریان

روز چهارشنبه چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه

امیرخان سردار (امیراعظم)

در خانه امیربهادر مهمان بود نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد بکنفرن عریضه سلوشاه بلند

کرد گویا آن عریضه را هم صحافباشی نوشته بود و يك عریضه هم در دالان خانه امیربهادر پناه داده شد

(رسم عریضه دادن بشاه این علور بود که متظلم تظلم و عرض خودرا در کاغذی نوشته در معبر شاه

میایستاد هر وقت شاه میرسید کاغذرا بادت بلند میکرد یکدفعه فراسها باحوب صدویدند بحرف متظلم

آن وقت یا پادشاه و یا صدر اعظم و یا حاجب الدوله صداه میکرد که ممرض عارض نشوید و بکنفر پیشخدمت

میآمد عریضه را میگرفت اگر شاه دیده بود که میگرفت والا بدست شاه نمیرسید و جواب داده نمیشد)



شاه در اول ورودش بخانه امیربهادر که روی صندلی نشست دوعریضه را ازپاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن مضمون هر دو قریب باین مضمون بود :

ای کسیکه تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را بدست تو داده بترس از وقتی که تاج را از سر تو وعصا را ازدست بگیریم الخ
از ملاحظه این دو کاغذ شاه درهم رفته و متفکر شد در آن روز يك کاغذ از انجمن مخفی بشاه نوشته شد و دیگری را هم صحافیاشی نوشته بود .

در این اثنا پیشخدمت وارد شده عرض کرد اعلیحضرتا در شهر بلواگی بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند شاه سبب را استفسار کرد جواب داد که سبب توقف امنای آقایان است در منزل اتابك که مردم گمان کرده اند آنها را بجزواً نگاهداشته اند و خیال تبعید و نفی آنها را دارند درباریان آنچه سعی کردند که بلکه شاه اذن داده بقوه جبریه مردم را ساکت کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و واهاه شاه شد در این بین سوارهای دولتی حاضر شدند و شاه بطرف ارگ حرکت فرمود .

در بین راه زنها اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته بفریاد بلند و گریه وزاری میگفتند : ما آقایان و پیشوایان دین را میخواهیم ما مسلمانیم و حکم آقایانرا واجب الاطاعه میدانیم عقدهما را آقایان بسته اند خانه های ما را آقایان اجاره میداده اند مجملاتاً تمام امور مادر دست آقایان بوده و هست چطور راضی شویم علما را نفی بلد و تبعید نمایند . ایشاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانانرا احترام کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس باتو طرف شوند شصت کرور ملت ایران بحکم این آقایان جهاد میکنند (در این مقام نگارنده تاریخ مینویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود میتواندست جواب بگوید ای رعیت من هر گاه دولتی بخواهد بادولت ایران طرف شود اول قلوب شما را از علماء متنفر میسازد که شما بدست خود یکی را در میدان بدار بکشید و یکی را در خانه خودش درمالتی که روی سجاده نشسته با تیر موزر بکشید و دیگری را در خانه نشین و دیگری را مطرود و مردود کنید حاصل آنکه اول علماء و رؤساء دین شما را بدست خودتان تلف و معدوم میکند) باری شاه وارد ارگ شد وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب الدوله آمدند در بازار آنچه سعی کردند بلکه مردم را ساکت کنند و آرام دهند بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد بلکه مردم در مقام طرفیت برآمده انوبد گفتن و فحش دادن مضایقه نکردند حتی آنکه در تیمچه حاجب الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقاسید ابراهیم بود با امیربهادر و حاجب الدوله طرف شد که عین الدوله آقایانرا گرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باتند مجملاتاً بازارها و سراها تماماً بسته شد علاء الدوله حاکم طهران در خیابانها میگذاشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که در خیابان جیانشانه نزدیک سبزه میدان رسید بحجره آقاسید ابوالقاسم هُذَهب دید آقا سید حسن معروف بسید صاحب الزمانی با چند نفری در آنجا مشغول اندا کره میباشند حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید و گفت ای سید مفسد

آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را بسر و صورت سید کوفتن گرفت بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود دکان خیا بانهم از این سوء تدبیر علاء الدوله بسته شد خیر به اعلیٰ حضرت پادشاه رسید بعین الدوله فرمود البته مقاصد آقایانرا اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید بشهر والا من خودم میروم و آنها را میآورم اگر چه عین الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد بحضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایانرا بر آورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانها بسته و شهر بحالت بلوا باقی ماند عده از کسبه هم روانه حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یک پارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده شب جمعه بنده نگارنده و معین العلماء آقا سید جمال الدین را بخانه خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانه حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده بطرف درشکه سید ریخته دست و پای آقا را میوسیدند و صدا بسلام و صلوات بلند میکردند و این عبارت را میگفتند (بردشمن سادات لعنت) .

با این حالت هجوم مردم رسیدن سید بزایه مقدسه مشکل بود لذا بدرشکه چی سفارش کردیم درشکه را نگاه ندارد درشکه چی شلاق کش اسبهای درشکه را بحرکت آورده رسیدیم دم دروازه حضرت عبدالعظیم از آنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن نبود لذا سید جمال الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم باو افتاد دور او را گرفته و او را بحالت صلوات و اجماع بصحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه و هجوم مردم سید تلف نشود آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمت آنها بهدر رود خصوص سید اکبر شاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمد که این سه نفر در این چند روزه خیلی زحمت کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهور سید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد در این بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و بنگارنده بحالت تغیر فرمود من بعین الدوله قول داده بودم که سید ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید نگارنده در جواب گفت جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله آقایان سید بیچاره را بردند در خانه اعتماد التولیه مخفی کردند چون هم سید متغیر بلکه خائف شده بود و هم جمعی بعدا در آمده بودند لذا جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هر چه بگوئیم آقا سید جمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم میرویم شهر من تا کار آقا را اصلاح نکنم دست بر نمیدارم پس از این اطمینان سید راحت شده و ای در خانه اعتماد التولیه یک دو ساعته توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی القعدة الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر سر اجعت بشهر طهران شد و زمان تحصن یکماه گردید (بروفسور براون) در تاریخ خود مینویسد مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهواست چه مدت تحصن یکماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبه ۱۷ شوال از طهران هجرت نمودند و جمعه شانزدهم ذی القعدة الحرام مراجعت بدارالخلافه طهران نمودند .

و نیز در ترجمه تاریخ آبی که مینویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی الحجة ۱۳۲۳

بود غلط است چه مراجعت آقایان از زاویه مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با واسطه ماه ذی القعدة است (رسم نگارنده نیست که غلط و اشتباه دیگرانرا اظهار کنم لکن چون يك زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را بنگارنده بدهد باین جهت توضیح و اظهار داشتیم که تاریخ خارجه را در اینخصوص اعتباری نیست و یا مترجمین با اشتباه رفته اند)

بازی روز جمعه شانزدهم امیر بهادر که وزیر دربار بود با اقبال الدوله و نصر السلطنه (۱) و شمس الملك که آنروز میر آخور بلکه جملة الملك بود و امیر خان سردار که حاکم زاویه مقدسه بود و بعضی دیگر از رجال دولت مأمور شدند بجرکت دادن آقایان بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد کالسکه های دولتی و درشکه ها باید نه های متعدده حاضر شده درشکه های کرایه راهم بر حسب تلفون امیرخان سردار از طهران احضار نمودند از طرف بزرگان طهران نیز درشکه ها و کالسکه های بسیار حاضر شده خط آهن را هم در امروز بجانی کردند گویا قیمت بلیتهای ماشین را امیر اعظم از خود داد حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه و بازار حتی بقعه صادقیه ملو و یر بود از مردم ازدحام و جمعیت بعدی بود که خوف خطر و تلف شدن مردم میرفت درسه ساعت بظهر روز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است بخلاق المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف و رجال دولت قرائت نمود پس از او جناب آقا شیخ مهدی (سلطان المتکلمین) و سید اکبر شاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند ضمناً اظهار تشکر از زحمات امیر خان سردار نمودند مردم راهم بفریاد بلند صدایشان بزنده باد پادشاه اسلام و زنده باد ملت ایران بلند کردند .

این مجلس و این روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران با آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران از وضع این مجلس برای امیر بهادر و نصر السلطنه و شمس الملك خوش نگذشت چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص بشاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آنکه این صدای زنده باد ملت ایران بگوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضه مهاجرین حضور شاه

بشرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان بناه میرساند - که این يك مشت دعا گویان از علماء و قاطبه سلسله جنیده علماء و کلیه اصناف رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری که با سببان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم که مقرر فرمایند مزید الطول العمر و رضاه الخاتم النبیین صلی الله علیه و آله العظامین قانون معدلت اسلامی بر طبق

(۱) محمدولی خان نصر السلطنه نا در حکومت استبداد کار کرده است او را بلقب اول که نصر السلطنه است می شناسیم از وقتی که داخل در خدمات ملی شده است او را بلقب سیه دار اعظم ذکر میکنیم .

مذهب شیعه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیّه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباحات و مفاخرت بندگان اعلیٰ حضرت شهر یاری بر تمام سلاطین وجه الارض باشد .

صورت عریضه اتابک بشاه

قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیٰ حضرت قوی شوکت اقدس همایونت شوم - بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفدام پوشیده نیست که این غلام خانه زاد از بدو افتخار بجا روب کشی اقدس اعلیٰ تا کنون چهل سال است هم وقت در هر مأموریت طالب اردیاد دعا گوئی ذات عدیم المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفه دعا گوئی خودشان مشغول بود، اند بطوری پیش آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد ببقدرت در آستان اعلیٰ شفیع انگیزته اند که نظر توجیهی از طرف قرین الشرف همایون در انجام عرایض آنها معطوف و با امیدواری بمراحم شاهانه بدعا گوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعا گوئی محض است این است که بعرض آستان مبارک میرساند و امیدوار است بشمول مرحام ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

- ۱ - محض سلامت ذات اقدس مبارک قیمت تبردا که برای عامه اسباب از دیاد دعا گوئی است گذشت فرمایند اگر چه در اینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این غلام ببقدرت در صورت قبول عرض آنرا محض اجراء این امر خیر و دعا گوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم میدارد که بدولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعا گوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .
- ۲ - نظر به بی احترامی که نسبت بحاج میرزا محمد رضا شده چون از دعا گوئی دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعا گوئی طبقه علماء اعلام گردد .
- ۳ - سیئات اعمال عسکر گاریچی متصدی راه عراق بعرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر را هم مقرر فرمایند از دخالت بکار منفصل و از جانب دولت توجیهی در تنبیه او بشود که حدّ خلاف کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعا گوئی عامه رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید اراده مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم

۴ - برای رسیدگی به ریاض کلیه رعایا و مظلومین از جانب منی الجوانب همایونی مرتیبی، در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود.

دستخط شاه در جواب عین الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم - عریضه شما را ملاحظه نموده توسط شمارا قبول فرمودیم مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند رعایا آنها که برای دعا گوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته میشود نسبت بآنها کمال التفات را داریم همیشه دعاگو بوده اند شما هم التفات و مرحمت ما را بآنها بنمائید ذی القعدة ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتداران علماء عظام سلمهم الله تعالی - جنابان آقا میرزا مصطفی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محسن و اعتماد الاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابك اعظم فرستاده بودید از شرح بیغامات شما مطلع شدیم این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و عدالت ما همیشه با افراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد و التفات داشته در مقاصد حقه آنها همیشه نهایت توجه کرده ایم حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد با کمال امیدواری بشهر آمده باتفاق جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمانرا مشافهه نیز بآن جنابان انحاء و اظهار کنیم و بانهایت آسوده گئی و امیدواری بدعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهر ذی القعدة ثیلان ثیل ۱۳۲۳

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم - چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحة مقرر میفرمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه

ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً
فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوریکه در نظامنامه این
قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً جداً
ممنوع باشد البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع
فصول آنرا مرتب و بعرض برسانید تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس
آنهم بوجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث
مزید دعا گوئی ماست همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را هم
بعموم ولایات ابلاغ کنید . شهر ذی القعدة ۱۳۲۳ .

بعد از قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین و آقا
سید اکبر شاه اشرف الواعظین در بالای منبر گفتند همه علماء و آقایان طلاب متفق و هم قسم شدند
بر اینکه عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط
تشکیل عدالتخانه صادر فرموده بعد از این ظلم و تعدی باحدی نمیشود الان آقایان روانه شهر
خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمیکذاریم آقایان
از اینجا حرکت نمایند اختلاف بین آقایان و طلاب واقع شد آقایان علماء در جواب طلاب گفتند که
تا کنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه بنوشته خود ولیعهد و صدراعظم را بر مسند ولایتعهد
و صدارت نشانیده است اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها را هم امضاء نخواهیم نمود
این سوء ظن درباره دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد بهیچوجه پسندیده نیست و ما اگر
بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند هر آینه خلاف ادب و رسم است و در واقع
توهین بیادشاه اسلام کرده ایم و دیگر آنکه حقی سفراء دادن با رفتن مملکت مصادف خواهد بود
بعض از آقایان از قبیل آقا سید محمد رضا و غیره در خیابان بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب
عین الدوله را بخورند هر آینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را باتیر بزنند چه اطمینان عموم باین
دو نفر است و اگر امروز این دو نفر با عین الدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید
و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمیگوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند بلکه ما میگوئیم
صدور دستخط شاه بتوسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری
بیاورد آقایان علماء بهر زبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگر دستخط شاه را اجراء نکند
باز مراجعت کنند بزائیه مقدسه در این اثناء بین مردم شایع شد که باین زحمات حالا که آقایان میخواهند
بادوات صلح کنند بایجاد رین افتاده و مانع شده اند قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون
کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بحر حرکت شدند .

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی احترامی
بشاه خواهد شد که کالسکه های سلطنتی خالی بر گردند بهر طور بود آقایان در کالسکه های سلطنتی
و موکب علماء بطرف شهر حرکت نمود .

مراجعت آقایان بدارالخلافة طهران

روز جمعه شانزدهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ که مطابق بود با ۱۲ ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی یکساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدرالعلماء طهرانی با امیربهداد وزیر دربار در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته سایر آقایان و طلاب در کالسکه های دولتی و درشکه های سلطنتی سوار شده آقا سید جمال افجه سوار قاطر شده و از درشکه و کالسکه امتناع نمودید که های طلا و نقره و سوار های نظامی در جلو آقایان با عزت و احترامی فوق العاده بطرف شهر حرکت کردند تا دم دروازه باین حالت آمدند دم دروازه طلاب و سادات عازم شدند که آقایانرا از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم بقیض دست بوسی نایل آیند آقایانهم برای آنکه مردم بقیض برسند بسی میل نمودند لکن وزیر دربار گفت الان سه ساعت بغروب است اعلیحضرت شاهنشاه در قصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است و اگر آقایان از کالسکه پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد میشوند مناسب این است که پیاده نشوند بهمین حال وارد بر شاه شویم پس از گفتن این کلام رو بطرف سوارهای کشیکخانه کرده فرمان نظامی داد یکدفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم باغ گلستان و تخت مرمر آقایانرا پیاده کردند آقایان وارد دربار شده سایر آقایان و آقا زاده ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق با آقایان شدند مردم و کسبه ریختند در ارك فراشها در باغ را بستند آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس از چند دقیقه با عین الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه پس از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود من سابق بر این اقدام واستدعای شما مایل بودم با افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شعبان بنظام الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد بعد از این شما هر کاری داشته باشید بخود من اظهار نمایند من حاضرم از برای اجراء مقاصد شما افتخار من باین است که دین جد شما را ترویج میکنم آقایان اظهار تشکر نمودند پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئله خرابی عمارت بانگ بخود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع بدولت اقدام کردید آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کرارا با آنها گفتم و نوشتم جوابی که هر دو نوشته اند حاضر است باری در این وقت جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بانجاه نفرسید وارد ارك شدند بعد از آن آقا میرزا مصطفی آشتیانی با جمعی کنیز از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم که دیدند درهای ارك را بستند و توقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خود را بصلوات بلند کرده هیاهو و غوغا بلند شد که شاه بگوش خود شنید و مضطرب شد.

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیر اعظم) و کفایت او خدمت شاه اظهار تشکر نمودند اعلیحضرت يك انگشتی بر لبیان از انگشت خود در آورده با میرخان سردار خلعت و آقایانرا اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه بطریق مباحثه و رد و بدل بود چه تا این

زمان رسم این بود که هر چه پادشاه میگفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت جز سکوت تکلیف دیگری نبود آنوقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه يك دو کلمه سخن میگفت لکن در این مجلس شاه آنچه میفرمود علماء در مقام جواب ورد مضایقه



امیر بهادر خانك

نمیگرددند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم لفظ (من) و (مرا) ادا کرد سابق بر این لفظ (ما) و (مارا) میگفت (ما فرمودیم ما اذن دادیم ما چنین خواستیم) ولی امروز میفرمود من توقع از شما نداشتم من سروج دین جد شما میباشم من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق بر این سلاطین ایران بسید و ملا آخوند میگفتند در این مجلس شاه میفرمود آقایان من از شما خواهش دارم . بالجمله آقایان از حضور شاه برخواسته بخانه های خود مراجعت کردند مردم اطراف آقایان را گرفته جمعی آقای طباطبائی را بخانه آورده جمعی آقای بهبهانی را بخانه اش رسانیده گروهی اطراف آقای صدرالعلماء

را گرفته از درب خانه امام جمعه بمنزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و از گذشتن آقای صدرالعلماء از درب خانه ایشان با آن ایهت و حلال از مخالفت با آقایان نادم شده و در شب چراغانی دکا کین متعلق بایشان را نیز چراغانی نمودند و از

امروز امام جمعه همراه شد و از آقایان دیدن نمود و (نازمان بمباردمان مجلس امام جمعه باعلماء همراه بود) بهر جهت آقایان با نهایت جلال و احترام بمنازل خویش رسیدند آقا سید جمال افجه که سوار قاطر بود و در کالسکه سوار نشد با آقا سید جمال واعظ اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم بخانه خویش رسیدند .

آقا سید جمال واعظ نخست در خانه آقا سید جمال افجه ورود نمود و اندکی در آنجا مکت کرد متجاوز از سیصد نفر از مردم اجتماع کرده و او را سوار الاغ نموده با احترام تمام او را بخانه خودش که نزدیک سید نصرالدین بود رسانیدند آقا سید جمال واعظ بنگارنده گفت از این ورود دانستم بهتر و بزرگ ریاسات حجة الاسلامی است و من باید در این رشته کار کنم تا خود را بمقام اجتهاد برسانم این بود که بعد از این بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اسانید شروع بخواندن رسائل و فقه کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت بعضی اوقات که شبها نزد او مرفعم اشکالات رسائل را از بنده نگارنده میرسید و بطریق مباحنه و ایراد مطالب فقه و اصول را از نگارنده اقباس مینمود نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را مینمودم مجملاً معین حضور که اراجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و در حراغان بازار آنجه در فوّه داشت ظاهر نمود . اعصاب السلطنه بسر معبر الممالک و اشخاصی که هواخواه امین السلطان بودند نیز خدمات خود را به آقایان ظاهر مساختند .

روز شنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویه ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهر بورماه قدیم و ۳۱ کابون الاول و ۲۹ دیماه حلالی مردم طهران اسدشمام را بجه طلبة مقدسه حریت را نموده و بنای دیدن از آقایانرا گذاردند فوج فوج دسته دسته بدین آقایان میآمدند شهراء قسائم خود را مدخر اندید شب یکشنبه حراغان باشکوهی در طهران بود آقایان چند روزی گرفتار دبد و باردند بودند شاهزاده عن الدوله بدین از آقایان کرد لیکن در منزل آقایان غلغان و حائلی از خودش صرف مینمود یعنی آندار و قهوه‌چی همراه خود آورده بود از حای خودش و فند خودش حای آشامید دیگر از نرس آنکه شاید او را مسموم کنند و یا آنکه برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر صدور سابق کرد معلوم بود بهر جهت علاءالدوله را از حکومت طهران معزول و شاهزاده برالدوله را بحابس منسوب نمود .

عمده و مهم ترین کارهای غرقانونی علاءالدوله در حکومت طهران از این فراداست اول چوب زدن بحار که سابقاً ذکر شد دوم عسازدن بدست خودس به آقا سید حسن صاحب الزمائی در روربکه همانندگان آقایانرا در خانه عن الدوله نگاه داسه بود یعنی دو روز قبل از ورود آقایان بسهر سوم بی احرامی بمدیر الممالک مدیر روزنامه بدین که حرا در وقتی که کالسکه عن الدوله از خیابان عبور کرد سنک بکالسکه خورد و بی احرامی بکالسکه صدراعظم شد مدبر الممالک حواب داد سنک خوردن بکالسکه چه ربطی بمن دارد در حواب کف کالسکه مقابل منزل سما که رسیده بود سنک یاورده شد مدبر الممالک کف پس نقصبر بر صاحب حاه و آنکه بالاخانه را در خیابان بنا کرده است علاءالدوله